

# اسارت اقتصاد لیبرالی

سوزان استرنج، استاد مدرسه اقتصاد لندن و پروفیسور روابط بین المللی است. او نویسنده «استرلینگ و سیاست انگلیسی»، «روابط پولی بین المللی» و «کازینوی سرمایه داری» است که اثر اخیر پرزوی منتشر خواهد شد. در این مقاله، وی به بررسی پیرامون مضلات و مشکلاتی که اقتصاد لیبرالی و اقتصاددانان لیبرال با آن دست پگریبانند، از قبیل حفاظت گزایی و اثرات آن بر اقتصاد جهان و سنت گیری تجارت جهانی پرداخته است.



ارقام مربوط به آن از سوی «گات» (موافقتنامه عمومی تعرفه ها و تجارت) منتشر شده است. علیرغم اشباح بازار از نفت، ضعف بازار مواد معدنی و محدودیتهایی که کشورهای مقروض (در اروپای شرقی و همچنین جهان سوم) الزاماً بر واردات خود اعمال می کردند، حجم تجارت جهانی افزایش یافت. بر طبق گزارش دبیرخانه «گات» در ۹ ماهه اول سال ۱۹۸۴، نرخ رشد سالیانه تجارت جهانی ۹ درصد یا تقریباً دو برابر نرخ افزایش تولید جهان بوده است. از لحاظ حجم، تجارت مصنوعات در سال ۱۹۸۳، نرخ رشدی معادل ۴/۵ درصد در

و اکت فاش را (که عملاً وجود ندارد) به گردن حمایت گزایی (Protectionism) می اندازند.

سیل گزارشات، تهیه شده توسط اقتصاددانانیکه برای سازمان های بین المللی کار می کنند حاکی از اینست که اگر کاری در جهت متوقف نمودن موج حمایت گزایی انجام نشود، وضع تجارت هرگز بهبود نخواهد یافت.

جهان از رکود عظیم سال های ۱۹۸۰ رهایی نخواهد یافت. برای مثال، دبیرخانه سازمان کشورهای مشترک المنافع در لندن، در ماه آوریل گذشته اعلام کرد که «افزایش فشارها و اقدامات حمایت گزایانه طی دهه گذشته، مشکل اصلی» بوده است (۱) دبیرخانه «گات» طی گزارش سالیانه این سازمان راجع به مشکلات عمده موجود در زمینه خط مشی ها چنین نوشت:

«اگر قرار است بازار جهانی را که قادر به تضمین سازگاری و نتیجتاً سود آوری تصمیمات سرمایه گذاری در کل اقتصادهای سهمیم یا شرکت کننده باشد، حفظ کنیم، وضع جاری سیاست تجاری ما را وادار به انجام اقدام مشترک می کند»

..... سیستم باید تقویت شود، و... کشورهای عمده تجاری باید نسبت به بازگشت به یک سیستم تجاری بدون تبعیض که در توافق عمومی «گات» تبلور یافته است، ابراز التزام و تمایل نمایند» (۲)

رونالد ریگان هم با همین پیام در ماه مه سال ۱۹۸۵ به گردهم آتی سران کشورهای صنعتی غرب در بن رفت. اگر قرار است اقتصاد جهانی از فاجعه نجات یابد باید کوشش نویسی در جهت رفع محدودیتهای تجارت جهانی به عمل آید. فرانسوا میتران، رئیس جمهور فرانسه، در مقابل اصرار می ورزید که مسأله اصلی تجارت نبوده، بلکه مشکلات اساسی عبارتند از: بی نظمی پولی و ناپایداری مالی و قبل از هر چیز این مشکلات باید مرتفع شود. در نتیجه با فشاری وی بود که تاریخ مشخصی برای انجام اقدامات عمده در رابطه با مسأله تجارت تعیین نشد.

اما هنوز در روزنامه ها و مجلات مهم این افسانه دانها و بطور پیوسته هرفته تکرار می شود و بتدرت مورد اعتراض و سؤال قرار می گیرد. حتی بسیاری از رهبران کشورهای در حال توسعه، اعضا کمیسیون تجارت و توسعه سازمان ملل متحد، گروه ۷۷ و همچنین دبیرخانه سازمان کشورهای مشترک المنافع نیز همین موضع را آغاز می کنند. می گویند آنها چیزی که برای کشورهای فقیرتر ایجاد می کند محدودیتهای تجاری است که کشورهای صنعتی تحمیل می کنند.

اما حقیقت چیز دیگر است در همان گزارش گات (که قبلاً به آن اشاره شد) آمده است که صادرات مصنوعات کشورهای کمتر توسعه یافته در سال ۱۹۸۳، ۹ درصد افزایش داشته است که این نرخ، دو برابر میانگین نرخ افزایش کل صادرات مصنوعات در دهه گذشته بوده است. (۳) این افزایش از لحاظ حجم تجارت مصنوعات بوده است. از لحاظ قیمت هم صادرات این کشورها ۹۵ درصد افزایش داشته است. (عمدتاً به دلیل دلار قوی). اما این صادرات کالاهای ساخته شده نه مواد خام، کشورهای در حال توسعه (بویژه کشورهای تازه صنعتی شده) است که آماج اصلی «محدودیتهای داوطلبانه صادرات» و «موافقت های تنظیم

## \* در حالی که تجارت جهانی به

رشد مداوم خود ادامه می دهد اکثریت

قابل توجهی از اقتصاددانان بگونه ای

رفتار می کنند که گویی تجارت به

میزان زیادی کاهش یافته است.

«رونالد ریگان» و سایر افرادی که

باید بهتر از وی به این مسائل آگاهی

داشته باشند، گناه این تنزل و افت

فاحش را (که عملاً وجود ندارد) به

گردن حمایت گزایی می اندازند

## \* تجارت در دوره ۸۳-۱۹۸۲ به

این خاطر کاهش یافت که مردم

بسیاری از کشورهای مقروض

ناگهان متوجه شدند که جهت حفظ

سطح قبلی واردات خود قدرت خرید

لازم را ندارند.

وجود باری از جنبه های معماگونه در مورد مسیر تحولات تجارت بین المللی در سالهای ۱۹۸۰، ارزش آموختن اقتصاد بعنوان یاریگر فهم اقتصاد سیاسی جهان را زیر سؤال برده است. یعنی چنانچه مفاهیم تئوریک اقتصاد لیبرالی جنی گرفته شوند، فهم تحولات معینی در جریان والگویی تجارت جهانی در دهه اخیر به آسانی میسر نبوده و بصورت معنا باقی خواهند ماند. البته من در فهم این تحولات با مشکل روبرو نیستم، و دلیل آن هم این است که ادعاها، یا لااقل اکثر نتیجه گیری های دکترین اقتصادی لیبرالی را جنی نمی گیرم.

برعکس، به این فکر افتادم که بعضی از این مفاهیم و باورها عملاً مانع درک صحیح بوده و مردم را در فهم مسایل اصلی که جهان امروز با آن مواجه است گمراه می کند. لذا بهتر خواهد بود که دانشجویان رشته اقتصاد سیاسی بین المللی وقت خود را بیشتر صرف مطالعه تاریخ اقتصادی کنند تا یاد گیری و کشف راه حل معادلات جبری مورد علاقه اقتصاددانان. بنابراین من توصیه میکنم که بجای خواندن کتاب «هل ساهو تلسون» و کتابهای درسی برحسب معاصر، آثار «برادل» (Braedel) مطالعه شود - برای فهم موضوعات سیاسی معاصر در زمینه اقتصاد جهان، باید آثار صاحب نظرانی مانند «کارولوس پیولا»، «آلبرشین»، «بری آندرسن»، «دان میلزورده»، «آلرد چنرل» مطالعه شود.

البته قبول دارم که برای فهم مباحث مطرحه توسط اقتصاد دانانی که ما اینجا با آنان مخالف هستیم، آموختن تا حدی لازم است. بخصوص که این مباحث اغلب با استفاده از زبان پیچیده ای مطرح می شوند که برای عوام قابل فهم نیست. با مثل آموختن یونان کهن یا افعال بی قاعده لاتین، ممکن است این آموزش نیز به عنوان یک تمرین فکری مفید باشد. اما این لزوماً به معنای آن نیست که بطور جدی معتقد باشیم علم اقتصاد رسمی، می تواند آنچه را که در جهان اتفاق می افتد توضیح دهد یا نتیجه عملی بدست سیاستگزاران، چه در تجارت و چه در دولت، بدهد.

مهمترین روزه ترین تحولی که در تجارت بین المللی حادث شده اینست که علیرغم رکود جهانی که در آن - مانند سال های ۱۹۳۰ - میلیونها نفر از مردم بیکار هستند و بسیاری از کشورها با مرسسات یا کشورهای وام دهند به خرد، مشکلات مالی عمیقی دارند، روند رشد تجارت جهانی دستخوش تنزل نشده و در حال حاضر، از هر زمانی در گذشته بزرگتر است. حجم تجارت (جهانی) در سال ۱۹۸۳-۱۹۸۲ نسبت به سال قبل از آن کاهش جزئی داشته است. اما این نقصان بلافاصله در دوره بعد یعنی ۱۹۸۳-۱۹۸۲ جبران شد که آخرین سالی است که

سال داشته و میانگین نرخ رشد طی دهه ۸۳-۱۹۷۳ نیز به همین میزان بوده است.

اقتصاد دانان چگونه این مقاومت در برابر رکود را تبیین می کنند؟

جواب اینست که آنان اکثراً چنین نمی کنند. اکثریت قابل توجهی از اقتصاددانان بگونه ای رفتار می کنند که گویی تجارت به میزان زیادی، مثلاً معادل کاهش ۳۰ درصد در سال های ۱۹۳۰، کاهش یافته است. رونالد ریگان و سایر افرادی که باید بهتر از وی به این مسائل آگاهی داشته باشند گناه این تنزل

بازار قرار گرفته است. بنابراین ممکن است چنین تصور شود که اینگونه صادرات در نتیجه اعمال محدودیتهای تجاری بیشترین لطمه را متحمل شوند. یقیناً کشورهای مصرف کننده برای تجارت این محصولات محدودیتهای قابل شداند. اما سوال اینست که آیا این محدودیتها مؤثر واقع شده اند و در صورت مثبت بودن جواب، آیا ترتیبات تجاری دیگر بیش از آنها مؤثر بوده است یا نه؟

سازمان های بین المللی که قبلاً به آنها اشاره کردم توجه ویژه ای به موافقت نامه به کشورهای توسعه یافته اجازه می دهد تا برای منسوجات و پوشاک وارداتی خود از کشورهای در حال توسعه، سقف کمی قابل شوند. گزارش «گات» در این زمینه می گوید: «از دو منطقه عمده عرضه کالاها، صادرات از کشورهای صنعتی کاهش یافت ولی صادرات کشورهای در حال توسعه افزایش پیدا کرد. در نتیجه سهم کشورهای صنعتی از صادرات جهانی تنزل کرد... و متقابلاً سهم کشورهای در حال توسعه هم میزان ۲۵ درصد (منسوجات) و ۲۲ درصد (پوشاک) افزایش یافت»<sup>(۶)</sup>

در میان این گروه از کشورها هنگ کنگ و کره جنوبی بیش از دیگران متحمل خسارات توافق های دوجانبه ای شده اند که در چهارچوب موافقتنامه «مالتی فایبر» مجاز شمرده شده است. با این وصف، در آخرین سالی که ارقام و آمار مربوط به آن منتشر شده است هنگ کنگ حجم صادرات منسوجات و پوشاک خود را به ترتیب ۳۰ درصد و ۶/۵ درصد افزایش داد<sup>(۷)</sup> و با فروش البسه گرانیقیمت در بازارهای سطح بالا، مازاد تجاری خود در بخش پوشاک از ۱/۲۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۳/۵۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۳ افزایش داد. آمار و ارقام موجود در مورد کره جنوبی نیز حاکی از داستانی مشابه است. صادرات منسوجات و پوشاک این کشور به آمریکا علیرغم وجود رکود و اعمال محدودیتهای کمی از ۱۶۲ میلیون دلار در سال ۱۹۸۱ به ۲۶۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۳ افزایش یافته است. صادرات این کشور به ژاپن، علیرغم نظام توزیع ژاپن که ادعا می شود نفوذناپذیر است، در سال ۱۹۸۳ نسبت به سال ۱۹۸۰ سه برابر افزایش داشته است.<sup>(۸)</sup> تنها در مورد منسوجات نیست که ثابت شده است حمایت گزایی، سیاست مؤثری نیست در مورد تولیدات ماشین های خود کار و الکترونیک، ژاپن هدف اصلی اقدامات حمایت گرایانه ای است که به تحریک آمریکانیها و اروپائیان به مورد اجرا گذاشته شده است. یکبار دیگر گزارش گات به ایدئولوژی خود (موافقتنامه) دروغ نسبت میدهد. صادرات خودرود و قطعات یدکی ژاپن در فاصله سالهای ۱۹۸۲-۸۳، میزان ۹/۳ درصد افزایش داشت. «علیرغم اعمال محدودیتهای مختلف وارداتی، رشد سریع بازارها در آمریکای شمالی، نیمی از صادرات خودرودنی ژاپن را جذب نمود که این میزان نسبت به سال قبل، ۱۹ درصد افزایش داشته است»<sup>(۹)</sup> سهم ژاپن از صادرات جهانی قطعات خودرودنی ۶ میلیارد دلار ارزش دارد که این رقم نسبت به سال قبل ۲۷ درصد افزایش پیدا کرده است. مکزیک و برزیل در مکانهای بعدی قرار دارند. سهم آنها از صادرات قطعات خودرودنی به آمریکای شمالی با ۲۵ درصد افزایش در سال ۱۹۸۳ به ۱/۵ میلیارد دلار بالغ شد.<sup>(۸)</sup>

همین داستان در مورد محصولات الکترونیک نیز تکرار می شود، که هدف دیگری است برای تحمیل محدودیتهای صادراتی. داوطلبانه، توسط کشورهای توسعه یافته حفاظت گرا، بر ژاپن و سایر کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی، صادرات مصنوعات کشورهای کمتر توسعه یافته، در مجموع، از لحاظ دلاری نسبت به ده سال قبل، پنج برابر افزایش یافته است. ولی یک مقایسه نشان میدهد که صادرات کل کالاهای ساخته شده آنها فقط سه برابر افزایش پیدا کرده است. بوضوح می توان گفت که تشخیصی که معتقد است حمایت گزایی مشکل اصلی است، به بیراهه رفته است.

مردم شیاق به دیدن چیزهایی هستند که انتظار دیدنش را دارند. اقتصاددانان لیبرال و سایر افراد زیرک نیز در این مورد استنباط محسوب نمی شوند. به آنها چنین آموخته شده است که بازارها بگونه ای مؤثر عمل می کنند، اما وقتی که دولتها بوسیله تعرفه ها و سایر موانع تجاری دخالت میکنند، کارآئی بازارها، کاهش یافته و این موجب پدید آمدن تنگناهای اقتصادی می شود. آنها در «محدودیتهای صادراتی داوطلبانه» و «موافقت های تنظیم بازار» و سایر کنترل های کمی شواهدی دال بر حمایت گزایی می بینند و فوراً چنین فرض

می کنند که تنگنای اقتصادی، ناشی از حمایت گزایی و تبعیضی است که اغلب جزء اجتناب ناپذیری از آن می باشد. طبق شمار «قلعه حیوانات» چهار پایان خوب، و موجودات دوبا بد هستند، آنها هم فکر می کنند که «چندسگزرانی خوب و دوجانبه گرانی بد است».

راستی چرا آنها از تشخیص این موضوع که دلایل تنگنای اقتصادی فعلی، مسائل مالی است نه بازرگانی، اگراه دارند؟

همانطور که «آرتولویس» در مورد سالهای ۱۹۳۰ به درستی تشخیص داده بود مساله اساسی در رکود اقتصاد جهانی، فقدان قدرت خرید است. تجارت در دوره ۱۹۸۳-۸۴ به این خاطر کاهش یافت که مردم در بسیاری از کشورهای مقروض ناگهان متوجه شدند که جهت حفظ سطح قبلی واردات

**مبادلات متحده در سال ۱۹۸۳**  
**۱۵۰ میلیارد دلار کالا از کانادا**  
**اروپای غربی ژاپن وارد کرد در حالی که تنها ۸۰ میلیارد دلار از کلیه کشورهای در حال توسعه خرید تولید کننده نفت واردات داشت.**

**\* بررسی مشرقی ها حساس هستند که برای مصرف کردن پول در اختیار دارند به همین ترتیب به سرزمین شرکاتی تجاری نیز کشورهای ثروتمند هستند اگر چه در این تجارت، انواع مشابه کالا پس از این کشورها مبادله می شود**  
**لحاظ قابلیت دسترسی و در نتیجه هزینه تولید در نفت در منطقه دریای مدیترانه به حلقه بیشتر تولید که قانون عرضه نسبی عملاً بر این معناست که به نیازهای عمومی جهان در روستان، ایران، عراق و کویت بازمین شود**

خود، قدرت خرید لازم را ندارند. قدرت خرید آنها نیز به آن علت کاهش یافت که بانکها که یکباره از وضعیت مکزیک به هراس افتاده بودند، ناگهان از اعطاء اعتبار به این کشور خودداری کردند.

مکزیک و بندهال آن سایر کشورها، دریافتند که پرداخت نرخ واقعی و در حال رشد بهره رایج در بازارهای بین المللی سرمایه که در مورد تمام واحدهای بزرگ سندیگانی ارز ارباباتی (Eurocurrency) بکار می رفت، برایشان کار مشکلی است. وضعیت کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ به این علت که اقتصاد این کشورها کمتر به صادرات مواد اولیه متکی است، به بدی وضع کشورهای نظیر کانادا، استرالیا و آرژانتین در دهه ۱۹۳۰ نیست.

قیمت مواد اولیه در دوره ۱۹۸۱-۸۲ همانند سالهای ۱۹۲۷-۳۱ و ۱۹۳۰ سقوط کرد و کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ ترکیب متنوع تری از صادرات را اختیار دارند. در حالی که کاهش اعتبار در سالهای ۱۹۳۰ دلیل عملکرد نیروهای بازار بود (سقوط بازار بورس وال استریت در سال ۱۹۲۹ و بحران اشتراکینگ در سال ۱۹۳۰)، اما در سالهای ۱۹۸۰ اقدامات ضد تورمی، بواسطه حرکت ناگهانی دولت آمریکا در زمینه اتخاذ سیاستهای پولی و متعاقب آن سهمیه بندی اعتبار از لحاظ قیمت، عملی شد. لیکن این اقدام اصطلاحی در زمینه تورم با تأخیر بسیار انجام شده و منجر به تشدید اقدامات ضد تورمی در بازار سرمایه و اقتصاد آمریکا و بندهال آن اقتصاد کل جهان گردید.

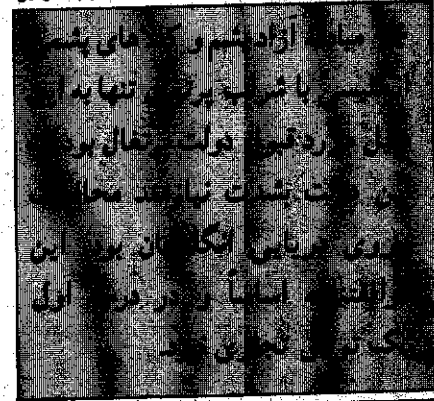
گمان من این است - و این فقط یک حدس است - که نزدیک بینی مبتلا به بسیاری از اقتصاددانان لیبرال، در حال حاضر، ناشی از توجه مبالغه آمیز و بی جهت آنان به تجارب بین الملل و مفاهیم، تئوریهی، و آمار و ارقام وابسته به آن باشد. آنها موضوع را بیش از حد بزرگ و مهم جلوه می دهند. اما این فقط بخاطر آنست که آنها تئوریهای جاف افتاده و به دقت پرورده شده ای برای توضیح این پدیده در اختیار دارند. آنها، همچنین آمار و ارقام بسیاری در مورد اینکه چه داده بستندی انجام شده و این تجارت با چه نسبی صورت گرفته در اختیار دارند. اطلاعات آنان در این زمینه نسبت به مبادلات گسترده تر در درون کشورها، برتر است. بنابراین آنها همواره میابند که به تجارب بین الملل به عنوان مساله اصلی بنگرند و نسبت به سیاستهای تجاری دولتها در قبال سایر کشورها ابراز نگرانی نمایند. آنها در تفکر رایج به این موضوع که معاملاتی که آمار و ارقام آنها در دسترس است، فی نفسه جایزتر و مهمتر از سایر نقل و انتقالات است - مثلاً سرمایه گذاری خارجی، که اطلاعات آماری درباره آن ناقص است - دچار گمراهی شده اند.

اشباه دیگر آنان این است که فکر می کنند چون یک نظریه قانع کننده برای توضیح برخی مبادلات اقتصادی بین المللی وجود دارد، همه جزئیات تجارت جهانی به قدر کافی تبیین شده است. نظریه هزینه های نسبی انقدر ساده و معقول است که هر دانش آموز دبیرستانی هم می تواند آن را بفهمد. اما آموزگاران اقتصاد بدذرت یاد آور می شوند که مثال توضیح دهنده آن که به وسیله دیدید و یکبار دیگر توضیح این تئوری، ارائه شد یک مثال کاملاً نامناسب است. مبادله آزاد بشم و کالاهای بشمی انگلیسی با شراب پرتغال تنها به این دلیل مورد قبول دولت پرتغال بود که این دولت بشدت نیازمند محافظت نیروی دریایی پادشاهی انگلستان بود. پرتغالی ها احتمالاً می دانستند که تجارت افزایش تجارت آزاد با انگلستان ناپودی بسیاری از بافندگان شریف و سخت کوش کشور خودشان خواهد بود. با این حال از آنجا که این موافقتنامه امنیت بیشتری را برای دولت تضمین می کرد، این خسارت باید تحمل می شد. این موافقتنامه اساساً و در درجه اول یک توافق تجاری نبود. فرض بنیادین نظریه هزینه نسبی این است که مواهب طبیعی زمین و یا اقلیم برای تولید محصولات مختلف بگونه ای نابرابر بین کشورهای توزیع شده است. برطبق این نظریه، پرتغال برای پرورش انگور در موقعیت بهتری قرار دارد و انگلستان برای پرورش گوسفند مناسب است. (ریکارو و به یک جنتمن شهری بود احتمالاً نمی دانست که گوسفندلهای «مرینوس» بومی کشورهای شبه جزیره ایبری بشم بیشتری از انواع گوسفند بریتانیا تولید می کنند).

آنچه در بهترین حالت یک توضیح ناکافی برای مبادلات تجاری بین کشورها در اوایل قرن هجدهم بود، در اواخر قرن بیستم از آن هم کمتر رضایتبخش است. این درست است که بخشی از تجارت جهانی ناشی از توزیع نابرابر مواد معدنی خاک و اقلیم مناسب برای تولید غذا و بعضی از مواد اولیه است. اما از کل صادرات جهان در سال ۱۹۸۳ که ارزش آن معادل ۱/۸۰۷ تریلیون دلار بود، ارزش صادرات مواد ساخته شده معادل ۸/۰۷ تریلیون دلار - یعنی سه برابر صادرات مواد سوختی (۲۸۲ میلیارد دلار) و بزرگتر از کل حجم تجارت مواد اولیه (۲۷۱ میلیارد دلار) بوده است.<sup>(۱۰)</sup> حجم تجارت بین کشورهای صنعتی بخش اعظم تجارت جهانی را تشکیل می دهد. مثلاً ایالات متحده در سال ۱۹۸۳، ۱۵۰ میلیارد دلار کالا (عمدتاً کالاهای ساخته شده) از کانادا، اروپای غربی و ژاپن وارد کرد، در حالی که تنها ۸۰ میلیارد دلار از کلیه کشورهای در حال توسعه غیر تولید کننده نفت واردات

# اسارت اقتصاد لیبرالی

داشت. (حتی با این وصف، واردات کالاهای ساخته شده از کشورهای درحال توسعه بیشتر از واردات مواد اولیه از آن کشورها بود.) بهترین مشتریها کسانی هستند که برای مصرف کردن پول در اختیار دارند. به همین ترتیب، بهترین شرکای تجاری نیز کشورهای ثروتمند هستند. اگر چه در این



فولاد ژاپن از کارگر صنایع فولاد آمریکا بیشتر خواهد بود، یا فولاد ژاپنی همیشه از فولاد آمریکایی ارزاتر خواهد بود، وجود ندارد.

اگر نظریه امتیاز نسبی نتواند الگوهای تجارت جهانی را توضیح دهد، پس چه چیز میتواند از عهده این امر برآید؟ این چیزی است که اکثر اقتصاددانان لیبرال در مورد آن صراحت ندارند. احتمالاً بخاطر اینکه این افراد به بازارها بیشتر علاقه مند هستند تا به فرآیندهای تولید. مارکسیستها به این فرآیندها علاقه دارند زیرا معتقدند که صنعت سرمایه داری ذاتاً استثمارگر است و ارزش اضافی را چنان از کارگران می گیرد که گویی آنها اهداء کنندگان بی ازاده و بی اختیار خون هستند. بنابراین مارکسیستها به «چگونگی» تولید و توزیع غیر عادلانه سود بین سرمایه دار و نیروی کار توجه دارند. آنها به «چه» و «کجا» تولید کمتر توجه میکنند. این تاریخ نگاران تجاری، مهندسين تولید و استادان مدیریت

تجارت، انواع مشابه کالا بین این کشورها مبادله می شوند. - پیدایش تجارت نفت و محصولات نفتی به عنوان يك كالای عمده در بازرگانی بین المللی طی سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تنها استثناء مهم در روندی بود که در آن تجارت کالاهای ساخته شده و خدمات تدریجاً به تجارت در کالاهای اساسی قائل آمد (جایی که انتظار میرفت امتیاز و برتری نسبی در بهره مندی از نعمات و بخشش های طبیعت احتمالاً ایفاگر نقشی باشد).

وقتی که به تجارت نفت در جهان از نزدیک بنگریم، در خواهیم یافت که امتیاز نسبی نفت خاورمیانه - از لحاظ قابلیت دستیابی و نیز چنانچه هزینه اندک تولید نفت خام - از نفت هر منطقه دیگر جهان به جدی بیشتر است که قانون هزینه نسبی عملاً به آن معناست که کلیه نیازهای سوختی تمام جهان از عربستان سعودی، ایران، عراق و کویت تأمین شود.

اما در نیای واقعی چه اتفاقی رخ داده است؟ چنانکه جدول ۱ نشان می دهد، وابستگی به نفت خاورمیانه عملاً کاهش یافته است زیرا کشورهای مثل مکزیک، انگلستان، آمریکا و کانادا مصراً شروع به تولید برهزین تر نفت خود نموده اند.

جدول شماره ۱: تولید نفت خام (به میلیون تن)

سال	۱۹۷۳	۱۹۸۳
جهان	۲۸۵۰	۳۷۵۷
ایران	۱۵۴۵	۸۹۷
تولید کنندگان اصلی خاورمیانه	۹۲۲	۳۷۰

این کشورها به وسیله توازن پرداختها را بهبود بخشیده و امنیت اقتصادی خود را با از طریق جایگزینی واردات با بازارهای در سایر کشورها افزایش داده اند.

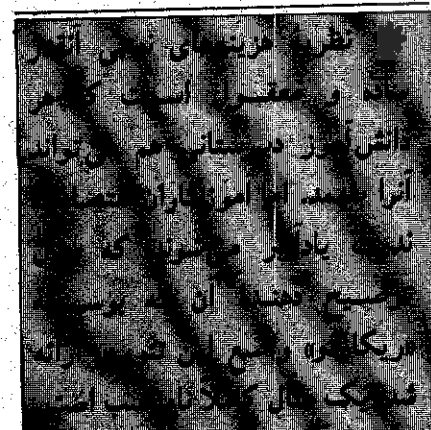
امتیاز نسبی، بمعنای بخشش یا نعمات طبیعت مسلماً در تجارت جهانی بعنوان يك عامل اصلی محسوب نمی شود؛ اما چنانچه مفهوم اخیر گسترش یافته و گونه های مختلف مهارت های فردی و جمعی انسانی را نیز شامل شود این منطق بزودی چنان در تافته ای از ادعاهای جبرگرایانه گم میشود که اکثر مردم منطقی، پذیرش آنرا مشکل خواهند یافت. هیچ قانونی محتوم دال بر اینکه همواره کارائی کارگر صنایع

**\* وضعیت کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ به این علت که اقتصاد این کشورها کمتر به صادرات مواد اولیه متکی است، به بدی وضع کشورهای نظیر کانادا، استرالیا و آرژانتین در دهه ۱۹۳۰ نیست.**

بازرگانی هستند که بازپرکی و ذکاوت بیشتر به تغییرات تکنولوژی تولید، که در حکم موتور قدرتمند تجارت بین المللی می باشد، آگاهی دارند. شواهد را باید در صحنه کارخانجات یافت نه بروی تخته سیاه یا در معادلات جبری. به هر کارخانه ای که می خواهید نگاه کنید از یک کارخانه ذوب آهن تا یک کارخانه آبجوسازی یا یک نیروگاه برق. سپس فکر کنید پنجاه یا شصت سال قبل این واحدهای تولیدی چگونه بودند. آنها خیلی کوچکتر بودند و برای تولید يك واحد محصول، کارگر بیشتری تحت استخدام داشتند. نصب آنها در وهله اول خرج بسیار کمتری داشت و بازار به مراتب کوچکتری نیز تحت پوشش قرار می گرفت.

همانطور که تکنولوژی پیشرفت کرده است، ساخت اکثر محصولات با هزینه واقعی کمتر نیز میسر شده است. مشروط بر اینکه همواره بازار قدرت جذب بازده (محصول) بزرگتر را داشته باشد. سهم بزرگتری از بازار به تولید کنندگان بزرگتر تعلق می گیرد. کارخانه «هنری فورده» در منطقه «پولورانه» نسبت به کارخانه مورس و سایر سازندگان اتومبیل در اروپا که روشهای تولید قدیمی تری را دنبال می کنند و بازار

کوچکتری دارند، می توانست با سرعت بیشتر و هزینه کمتر، اتومبیل بیشتری را برای يك بازار انبوه و تشنه تولید کند. نهایتاً تکنولوژی - و موجود بودن سرمایه جهت جایگزینی نیروی کار - بازاری حتی بزرگتر از بازارهای داخلی ایالات متحده آمریکا را طلب کرد. همانطور که گام تغییرات تکنولوژیك در فرآیند تولید شتاب گرفت، تولید کنندگان بگونه ای فزاینده و تصاعدی مجال کمتری یافتند تا منافع حاصله از يك قرآیند تولید را جهت مستهلك کردن سرمایه گذاری انجام شده، قبل از پیشرفت تکنولوژیکی بعدی که مستلزم سرمایه گذاری بیشتر برای اجدات کارخانه جدید خواهد بود، بکار گیرند. تولید کنندگان مجبور به طرح محصولاتی برای يك بازار جهانی بودند، در غیر اینصورت مؤسسه تولیدی نمی توانست از عهده هزینه های استهلاك سرمایه برآید. تازه وارداتی مثل ژاپنی ها با اتومبیل هایشان و کراهیها با کشتی هایشان از اول می دانستند که باید محصولاتی برای صادرات و آنها هم به يك بازار جهانی طرح نمایند، در غیر اینصورت قادر به تأمین سرمایه لازم جهت تطابق با پیشرفت آتی در تکنولوژی تولید نخواهند بود. بطور خلاصه، ضرورت رقابت تکنولوژیك، بعلاوه موجود بودن سرمایه جهت تأمین منابع مالی لازم برای سرمایه گذاری در واحدهای عظیم تولید است که می تواند محتوای تجارت



جهانی در سالهای ۱۹۸۰ را بیش از فائز هزینه های نسبی، توضیح دهد. در مورد جهت یا سمت تجارت، تاریخ و روابط بین الملل،

بیش از علم اقتصاد توضیحات و روشنگری‌هایی ارائه داده‌اند.

از لحاظ تاریخی، تجارت‌گرایی به رشد بین‌کشورهای دوست و کشورهای دارای روابط سیاسی داشته است. دولت‌ها به دشمنان بالقوه مظنون بوده و لذا در مسیر تجارت با آنها موانعی قرار می‌دهند و این در حالی است که برای کشورهای وابسته، چه رسمی و چه غیررسمی، انواع و اقسام انگیزه‌ها را نیز ایجاد می‌کنند. آمار و ارقام نشان می‌دهد که کشورهای عضو جامعه اروپا، ۶۰ میلیارد دلار کالا و خدمات مختلف به هفت کشور کوچک اروپائی عضو منطقه آزاد تجاری (اطریش، فنلاند، ایسلند، نروژ، پرتغال، سوئد و سوتیس) صادر کردند. اما صادرات این جامعه به کل اروپای شرقی و شوروی فقط ۲۰ میلیارد دلار بود. (۱۱)

تجارت آمریکا با ژاپن از لحاظ صادرات چهار برابر و از لحاظ واردات بیش از ده برابر ارقام مشابه تجاری یا بلوک شوروی بود. (۱۲)

تجارت بین‌کشورهای که «گات» آنرا منطقه تجاری شرقی (کومکون - شورای همیاری اقتصادی) می‌نامد از کل تجارت این کشورها با بقیه جهان بیشتر بود. (۱۳)

این حقایق آشنا بسختی ارزش تکرار کردن را دارد مگر اینکه خاطر نشان کنیم در شرح و تفسیرهای تئوریک تجارت بین‌الملل اغلب نادیده گرفته شده و از قلم می‌افتند. کاملاً بدیهی است که سیستم سیاسی بین‌المللی - چیزی که ممکن است شخص آنرا ساختار امنیتی نامند، یا چه کسی با چه کس دیگر وحدت سیاسی می‌کند تا در مقابل تهدید نسبت به امنیت جبهه‌گیری شود - اثر تکان دهنده‌ای بر الگوهای تجارت می‌گذارد. اهمیت این مسأله تقریباً پانزده اهمیت ساختار تولید می‌باشد - چه کسی، چه چیزی تولید می‌کند و با چه ترکیبی از عوامل تولید (زمین - کار - سرمایه - دانش یا تکنولوژی) - که قبلاً به آن اشاره شد.

من به این دو ساختار اساسی، ساختار مالی و ساختار علم و دانش را نیز اضافه می‌کنم. ساختار مالی نیز تعیین کننده الگوهای تجارت می‌باشد زیرا این بخش است که تصمیم می‌گیرد که چه کسی اعتبار دریافت کند و شرایط آن چگونه باشد. مبنای این تصمیم‌گیریها، به‌هیچ‌وجه با تعریفی که در نظریه اقتصاد از واژه «عقلایی» شده است، عقلایی نیست. اعتبار می‌تواند توسط دولت‌ها یا بانکها (یا مؤسسه‌های بانک خوانده نمی‌شوند ولی مانند بانک رفتار می‌کنند) اعطا شود. برای مثال، وقتی بانکداران اطمینان خود را نسبت به قدرت بازپرداخت بدهی‌های قدیمی آمریکائی لاتین از دست دادند، از اعطاء مجدد اعتبار به آنها خودداری کردند. بنابراین کشورهای منطقه دیگری نمی‌توانستند از پول استقرار می‌تکمیل درآمدهای خود، جهت پرداخت هزینه واردات خود استفاده کنند. البته این عمل عواقب سوء و ضررهایی برای خود آمریکا هم در برداشت. چهل درصد ضرر صادراتی آمریکا در سال ۱۹۸۲ نسبت به سال قبل از آن، بخاطر انقباض بازار این کشور در آمریکای لاتین بود. (۱۴)

یکی از دلایل جوش تجارت جهانی در دوران رکود، حاصل از تحول دیگری در همین ساختار مالی بود. شرکت‌های بزرگ و مؤسسات دولتی در کشورهای در حال توسعه می‌توانند به همتاهای خود در کشور صنعتی ملحق شوند تا پول لازم برای طرح‌های مشترک را کسب کنند. ارزش اعتباری شرکت‌های بزرگ خارجی، و اعتبار کشورهای در حال توسعه در پرورش طرح مشترک، باهم ترکیب می‌شوند تا مسیر سرمایه‌گذاریها را به طرف خود هدایت و جلب کنند. بهمین ترتیب، رشد تجارت با کشورهای در حال توسعه (و بویژه تجارت مصرف کنندگان نفت یا تولید کنندگان) طی سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ فقط از طریق پیدایش تدریجی یک ساختار مالی امکان پذیر شد که رقابت بی قید و بند بین بانکهای بین‌المللی، در تأمین وام‌های سود آور ارز اروپائی برای کشورهای در حال توسعه مصرف کننده نفت را میسر کرد...

### رابطه متقابل تجارت و دانش بشری:

ساختار علم و دانش هم تأثیر مهمی بر جریان تجارت دارد. سرعت گرفتن تغییرات تکنولوژیکی در تولید صنعتی که تولید کنندگان را وادار به رقابت برای کسب سهمی از بازار می‌کند، قبلاً مورد اشاره واقع شد. توزیع علم و دانش تأثیری بسیار پویاتر از آنچه که ممکن است از اصل «تخصص

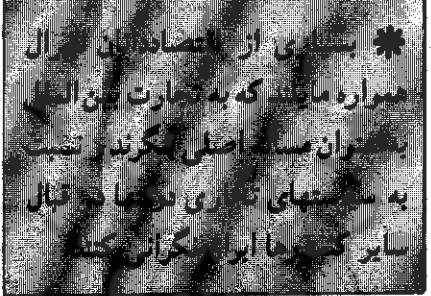
عوامل» در ذهن داشته باشیم، بر تجارت دارد.

زمانی که کشورهای مثل کره و تایوان پژوهش علمی را تشویق می‌کنند و در نظام آموزشی خود انقلاب ایجاد می‌کنند، این امر بر تجارت اثر می‌گذارد.

هنگامی هم که استفاده از دانش جدید، به موجب مفاد مندرج در «حقوق ثبت شده» یا پنهانکاری شرکتها محدود می‌شود، تجارت بهمان اندازه تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

از این بحث مشخص می‌شود که تجارت صرفاً نتیجه ثانویه مرتب بر چهار جنبه اساسی اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌باشد که عبارتند از: تأمین امنیت، سازمان‌دهی تولید، مدیریت پول و تخصیص اعتبار، کشف و اشاعه علم و دانش. اینکه هیچ‌گونه شواهدی دال بر فقدان همبستگی بین تجارت و مثلاً امنیت وجود ندارد مگر این موضوع است که روابط تجاری در واقع تابع این چهار متغیر مستقل می‌باشند. با این حال حجم زیاد تجارت هم لزوماً متضمن آرامش سیاسی نیست.

برای مثال روابط بریتانیا و ایرلند را در سالهای ۱۹۶۰ در نظر بگیرید. علیرغم اینکه انگلستان ۸۵ درصد صادرات جمهوری ایرلند را جذب می‌کرد، این کشور برخلاف میل انگلستان بی‌طرفی خود را حفظ کرد. همچنین درست نیست که بگوئیم رکود و افت تجارت منجر به جنگ خواهند شد. - رقابت در تجارت با منافع مشترک سیاسی و امنیتی همزیستی دارد، و می‌تواند هم داشته باشد. از طرف دیگر، تضاد بین کشورهای که با یکدیگر روابط تجاری گسترده دارند نیز ممکن است پیوسته آید. در این مورد ماه اوت سال ۱۹۱۴ مثال خوبی است. اقتصاددانان با صرف وقت بیشتر در مورد اشکالات ساختارهای اولیه، و صرف وقت کمتر در مورد



دلواپسی در زمینه نتیجه ثانویه یعنی تجارت بین‌المللی نتیجه بهتری خواهند گرفت.

نگرانی وافر اقتصاددانان از «حمایت‌گرایی» و روشنگر سه ایراد اول اعتراض مهتر و بنیادی‌تر بر این نکته فوق‌العاده برجسته است که «علم» اقتصاد از مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل بهره می‌گیرد. از آنجایی که این ایرادات و شکایات به مباحثات اخیر در مورد روابط تجاری بین حکومتها نیز مربوط می‌شود، اشاره مختصری به آنها ارزشمند خواهد بود. ایراد اول اینست که در «علم» اقتصاد آزاد تئوری و دکترین بنحوی موزیانه و اغلب به طور ناخودآگاه در هم می‌آمیزند. تئوری دربرگیرنده مجموعه‌ای از مفاهیم و استدلال‌هاست که می‌کوشد مفاهیم و واقعیت موجود را تعیین کند.

دکترین توصیه می‌کند که چه کاری برای تغییر این واقعیت باید انجام شود؛ و هم خود را معطوف این مطلب می‌کند که چیزها باید چگونه باشند. تئوری می‌تواند با شواهد عینی آزمون شود و می‌تواند ادعا کند که تا حدودی عینی (Objective) است.

تئوری این گونه است: برطبق شواهد، اگر لااقل واقع شود، لازم واقع خواهد شد. مشروط بر آنکه سایر شرایط یکسان باشند. اما دکترین، اساساً ذهنی است، زیرا در مورد شرایط لازم برای تحقق یک تغییر مطلوب یا مورد نظر به داوری می‌پردازد. به علاوه، دکترین مهادت به کفایت و داوری نسبت به لارژت نسبی تغییرات مطلوب یا مورد نظر، در برتو هزینه‌ها و ریسکهای وابسته به آن نیز می‌کند. نتیجه وابستگی و رابطه نزدیک تئوری و دکترین در اقتصاد آزاد، چنانکه بطور فزاینده در مدارس و دانشگاههای غرب تدریس میشود، اینست که تئوری تمایل و کوشش به یک ایدئولوژی بخصوص را در خود پنهان می‌کند. وجه مشخصه تمام ایدئولوژیها اینست که منافع سیاسی یا مادی باید در هر یک

اصل ظاهر عینی جهانشمول پنهان شوند. این امر به سادگی منجر به ریاکاری و دورویی می‌شود؛ این دورویی از غفلت و ناخودآگاهی به مراتب بدتر است. روسها، وقتی مدعی حاکمیت اصل برابری کشورهای سوسیالیست می‌شوند یا زمانی که ادعای کنند قانون اساسی شوروی متضمن آزادی و عدالت برای کلیه شهروندان سوسیالیست است، ریا می‌کنند. اما خیلی از غیر آمریکائیکها نیز فکر میکنند که آمریکائیکها، وقتی مدعی می‌شوند تجارت آزاد بدون تبعیض همواره بیشترین منافع را برای همه افراد جامعه در برده‌ای، ریاکارند. این منافع به تعبیری فایده‌گرایانه، به معنای تضمین بیشترین بهره برای بیشترین تعداد (از مردم) می‌باشد.

منافقانه تر این که مدعی می‌شوند آمریکا سیاستهای تجاری خود را وقف پیگیری یا دنباله‌روی از اصل یاد شده می‌کند.

اول از همه، اینکه اقتصاددانان سیاسی هرگز در مورد، آنچه از تجارت که به بهترین وجه نفع جامعه را تضمین می‌کند توافق نداشته‌اند. اگر تفکر بر این باشد که رشد و صنعتی شدن بجای حداکثر کردن مصرف جاری - یعنی اشتغال بجای پیراهن‌های «تی شرت» اروزان بیشترین منافع را برای بیشترین تعداد (مردم) تأمین میکند، در اینصورت بسیاری از اقتصاددانان سیاسی شامسل «فردریک لیست» و «الکساندر هامیلتن» و

گروهی از سیاست‌گزاران ژاپنی بعد از جنگ جهانی دوم، توافق دارند که هدف فوق به بهترین وجه از طریق انواع سیاستهای حمایت‌گرایانه، حاصل می‌شود. بنابراین، و نامود کردن اینکه مطلوبیت تجارت آزاد نسبت به حمایت‌گرایی جای بحثی ندارد، یک نوع ریاکاری است. همچنین تظاهر به اینکه ایالات متحده، با ساده‌دلی و بی‌تزویر از اصل فوق حمایت می‌کند نیز منافقانه است. ایالات متحده همیشه بطور توامان طرفدار تجارت آزاد و نیز حمایت از صنایع داخلی بوده و می‌باشد. حتی طی دوره‌های کاملاً کوتاه، در مورد اینکه چه بخشی از اقتصاد این کشور باید باز و کدام بسته و تحت محافظت باشد، همواره یک روش پیوسته را دنبال نکرده است. مثلاً موضع ایالات متحده در بخش کشاورزی تا چندی پیش بیرونی از تجارت آزاد، سپس حمایت‌گرایانه و اخیراً آنگونه که ادعا می‌شود حمایت از تجارت آزاد بوده است. ایالات متحده نسبت به سیاستهای کشاورزی کشورهای عضو بازار مشترک اروپا که حامی و تثبیت کننده قیمت محصولات کشاورزی در اروپاست، معترض می‌باشد، درحالیکه اجرای سیستم اعطای اعتبار ارزان قیمت، وام برداشت محصول در خود این کشور، توأم با پرداخت تضمین شده در موارد ورشکستگی، سیاستی مشابه خود سیاست مشابه حمایت از بازار داخلی را تشکیل می‌دهد. حمایت‌گرایی در واردات فولاد، منسوجات و وسایل الکترونیک این کشور کاملاً آشکار است. اما برای توجیه فشار وارده بر سایر کشورها از ایدئولوژی تجارت آزاد استفاده می‌کند تا به شرکت‌های بیمه آمریکائی اجازه دهد با رقیب داخلی و کوچکتر خود آزادانه رقابت کنند.

اعتراض دوم مشابه اولی است اما مبنای وسیعتر و گسترده‌تر دارد. بدین ترتیب که تئوری اقتصاد لیبرالی جذبیه خود را مدیون «عقلایی بودن» آن می‌داند. این تئوری به ما می‌گوید که دلیل باید شخص را قانع کند استدلال‌های آن صحیح است.

اما این تئوری در مفروضات پایه خود غیر عقلایی است. مثلاً مبحث تجارت آزاد مدعی است که چنانچه با شرایط، موجبات مبادله کالاها از طریق مرزها فراهم آید، رفاه افزایش خواهد یافت. عوامل سرمایه، کار، و تکنولوژی می‌توانند حرکت کرده و نقل مکان کنند. اما در شرح و تفسیر تئوری، فقط تحریک یک عامل یعنی سرمایه مفروض است.

در این تئوری هیچ چیز در این باره گفته نمی‌شود که اگر محدودیت‌های مهاجرت برداشته شود و کارگران از کشورهای فقیر بتوانند با شرایط مساوی با کارگران کشورهای ثروتمند رقابت کنند، رفاه افزایش خواهد یافت. هیچ چیز (بجز در سازمان‌های بی قدرت بین‌المللی) در مورد این مسأله گفته نشده که چرا محدود کردن دسترسی به تکنولوژی پیشرفته عقلایی است، اما محدود کردن دسترسی به بازاری که در آن تکنولوژی پیشرفته در قالب یک کالای ساخته ارائه می‌شود غیر عقلایی است. اگر محدود کردن فروش کامپیوترهای بزرگ و پیچیده به شوروی، از لحاظ امنیتی برای یک کشور منطقی است، ممکن است درست بهمین اندازه محدود کردن

پاورقی‌ها

- ۱- پنايه گزارش روزنامه كيهان مورخ سه شنبه ۶۴/۱۱/۱۵ تا پايان سال ۱۳۶۱ كمبود مسكن در ايران در حدود ۲ ميليون واحد برآورده شده است. پنايه آمار سالنامه‌هاي آماری کشور، حدود ۳۰ درصد از جمعيت شهري ايران در سال ۱۳۵۵ در منازل آجاره‌اي زندگي مي‌کرده‌اند. علاوه بر اين طبق يك بررسي نمونه‌اي توسط مرکز آمار ايران مندرج در كيهان مورخ ۶۴/۹/۳۱ در سالهاي ۶۱ و ۶۲ متوسط هزينه مسكن يك خانوار شهري كه در سال ۱۳۵۲ معادل ۲۸/۶ درصد متوسط هزينه‌هاي غيرخوراكي يك خانوار را تشكيل مي‌داده، در سال ۱۳۶۲ به حدود ۴۲ درصد رسيده است كه اين موضوع خود نشان از خاد بودن مشكل مسكن در ايران است.
- ۲- ميني كار ما در اين بررسي يك نمونه گيري تشكيل ميدهد كه در خرداد و تيرماه ۱۳۶۵ در سطح شهر شيراز بعمل آمده است. بعلاوه در بعضي موارد از آمارهاي رسمي نيز سود جسته‌ايم.
- ۳- منافع حقيقي به آن نوع منافع اطلاق مي‌گردد كه در مجموع تا مبن كنده منافع ملي و مردمی باشد و بالعكس منظور از منافع ظاهري منافع آنست كه در مجموع فقط به ارضاء نيازهاي كاذب بخش‌هايي از جامعه مي‌پردازد.
- ۴- قطع مدام برق و كمبود آب در بسياري از شهرها مويد اين سخن مي‌باشد.
- ۵- پنايه گزارش نشریه دادگستري جمهوری اسلامي در ۱۳۶۴/۹/۲۶ قانون نحوه معاملات واحدهاي مسكوني مصوب ۱۳۶۰/۴/۱۴ مجلس شورای اسلامي، لغو شد.

عمر مرکز آمار ایران واحدهای مسكونی را براساس نوع مصالح مورد استفاده چنين تقسيم بندي مي‌کند: (۱) واحدهای مسكونی بادوام: كه شامل ساختمانهاي ساخته شده از اسكلت فلزي و بتون مسلح، آهن و اجر و سنگ و آهن مي‌شود. (۲) واحدهای مسكونی نيمه بادوام كه شامل ساختمانهاي ساخته شده از آجر و چوب، سنگ و چوب و بلوك سيماني است. (۳) واحدهای مسكونی كم دوام كه شامل ساختمانهاي ساخته شده از چوب و خشت و گل مي‌شود. (۴) واحدهای مسكونی بي دوام كه شامل ساختمانهاي ساخته شده از حصير، مشابه چادر و ساير موارد مي‌شود.

۷- روزنامه كيهان مورخ چهارشنبه ۶۵/۵/۱ از قول معاون عمراني وزارت كشور گزارش داد كه طرح اخذ پروانه ساختماني از متقاضيان لغو مي‌شود.

۸- كيهان: دوشنبه ۶۵/۴/۲۳- مهندس كامرو معاون وزير مسكن و شهرسازي.

۹- البته پرواضح است كه صنعتي شدن ساختمان نيايد منجر به وابستگي جديدي گردد. و ابتدا مي‌بايد در جهت گسترش توليدات مصالح ساختماني از قبيل سيمان و آهن گامهاي اساسي برداشته شود.

فهرست منابع

- ۱- نشریه اطلاعات پروانه‌های ساختمانی صادره توسط شهرداری های كل کشور. ۱۳۶۲ انتشارات مركز آمار ايران
- ۲- نشریه اطلاعات پروانه‌های ساختمانی صادره توسط شهرداری های كل کشور. ۱۳۶۳ انتشارات مركز آمار ايران
- ۳- تحقيقات وزارت مسكن و شهرسازي. ۱۳۶۲
- ۴- نتايج آمارگيري از درآمد و هزينه خانواده‌هاي شهري و روستائي. ۱۳۶۳ انتشارات مركز آمار ايران.
- ۵- درآمدی به اقتصاد شهري - سعيد عابدين دركوش. تهران، ۱۳۶۴. انتشارات مركز نشر دانشگاهي
- ۶- نشریه دادگستري جمهوری اسلامي ايران، شماره مسلسل ۵۰۸ - سال ۱۸
- ۷- كيهان: مورخ ۶۵/۵/۱
- ۸- كيهان: مورخ ۶۵/۴/۲۳

ساختمان اغلب اوقات خود را صرف اين كار كند. متاسفانه مسئولين در مواردی از اين وسيله برای تسكين مسائل و معضلات اجتماعي ياری می‌جویند، به طوری كه در مصاحبه‌ها از گسترش فعاليت های ساختمانی به عنوان وسيله تأمين اشتغال ياد می‌کنند و واگذاري احداث ساختمان به دست مردم يا تهیه خدمات لازم توسط نهادها را در زمره سياست های جديد دولت اعلام می‌کنند. (۸) و در همین حال نيز از مهاجرت بی رویه روستائيان به شهرها اظهار تاسف می‌کنند. به هرحال تنها زمانی می‌توان در جهت حل معضل پديد آمده در بخش ساختمان گام برداشت كه تولید ساختمان از حالت پراكنده و غير صنعتی كنونی بدر آمده (۹) و با تولید انبوه قطعات پيش ساخته، زمينه تولید ساختمان توسط بخش های سه گانه اقتصادی مهيا شود و مردم بدون اتلاف اوقات خود بناهاي ساخته شده براساس ضوابط علمی را از دولت، تعاونی ها و مهندسين ناظر تحویل گیرند. و در دو مورد آخر نيز با واگذاري كار براساس ضوابط خاصی به دست اين گروه نهادها و افراد ضوابط چنان مشخص شود كه امکان تخلفی نيز از بين برود. در اين صورت است كه می‌توان از افزایش سطح تخصص در بخش ساختمان اطمینان یافت و با بالا بردن کیفیت اجراء ساختمان بر عمر متوسط آن افزود و به وسيله جلوگیری از گسترش كارهاي موقت از زمينه مهاجرت های روستائي كاست و ضوابط لازم جهت سازمان یافتگی فضایی مناسب را فراهم كرد.

# اسارت اقتصاد ليبرالی

مبارزه برای بقاء

بعنوان يك راهنمای اجمالی می‌توان گفت در مواقعيكه بازار داخلی کشور برای يك کالا، كالای ساخته شده یا خدمت قابل صدور بحد کافی رقابتي نباشد تا تولید کنندگان بتوانند با رقبا در كسب سهم بیشتری از بازار جهانی برابری و رقابت کنند، مسكن است اتخاذ سياست تجاری آزاد و باز از لحاظ منطقی مرجح باشد. اگر از موانع تجاری كاسته شوند، تولید کنندگان داخلی هدف رقابت واقع خواهند شد. آنهایی كه كارآئی نداشته باشند مسكن است شكست بخورند. اما آنهایی كه جان سالم بدر برند خود را در مقابل تمام رقبا حفظ خواهند كرد. لذا، نه فقط دليل عريض «تي شرت» ارزاقیتمت به مصرف کنندگان، بلكه به لحاظ حصول تناسب لازم جهت تضمين بقاء اقتصادی (و نهایتاً سياسي) منافع ملی تأمين خواهد شد. اين استدلال برای هرچه مستحکمتر کردن بانكهای انگليسی و صنايع اتمبيل سازی استراليا بكار گرفته شد. با اين حال در ساير بخش ها امنيت اقتصادی ملی، دولتها را بسوی اتخاذ سياست های حفاظت گرايانه سوق خواهد داد. در روزگار قديم چنين تصور می‌شد كه بدلايل استراتژيك حفظ يك ظرفيت ذخيره در بعضی از بخش هایي كه خود گفاني در آن به قيمت پيروي ياشكست در جنگ تمام خواهد شد، ضروری است. مانند بخش كشاورزی، كشتی سازی، فولاد و حتی پوشاك.

امروزه بحث در مورد اين ظرفيت ذخيره از اهميت كمتری برخوردار است. اما دليل قوی تری به نفع سياست حمايت، برای حفاظت بقاء حكومت در قالب خريدهای ترجیحي دولت و

و یا تسلط شركتهای خارجی چند مليتی باشد.

مبارزه برای بقاء در بين کشورها همیشه بصورت رقابتي بوده است. زمانی اين مبارزه، کشورها را ناگزير به رقابت برای دستيابی به زمين بيشتر، منبع اصلی ثروت و كسب قدرت نظامی بعنوان ابزار اصلی جهت تصاحب زمين بيشتر می‌کرد. اکنون مبارزه برای بقاء بويژه بين کشورهای دارای اقتصاد پيشرفته صنعتی بيشتر، مستلزم رقابت برای (كسب) سرمايه و تكنولوژی بعنوان ابزار اصلی جهت تصاحب سهم سود بيشتری از فروش در يك بازار جهانی می‌باشد. اين بازی است كه بصورت همزمان توسط کشورها و شركتهای بزرگ انجام می‌شود - شركتهای كه منافعشان مسكن است گاهی با منابع دولتی هابی كه مركز اداری شان در آن واقع است مطابقت داشته و گاه در تضاد باشد. اين تغيير عظيم در ماهيت مبارزه برای بقاء در بين دولتها به اين معناست كه در ظراحي سياست تجاری، مانند ساير انواع سياست، اين نكته برجسته و مهم بايد ملحوظ واقع شود. فكر كردن به گونه‌اي ديگر، ساده‌دلی تا مزر كوتاه فكري و ضعف رشد عقلائی است. اما همین نكته مهم و بزرگ است كه اتخاذ سياستهای رقابتي و باز تجاری و گساهی سياستهای ترجیحي و حفاظت گرايانه را ايجاب می‌كند. خلاصه اينكه تجارت آزاد همیشه و برای همه صنايع مناسب نيست.

فروش كالاهاي لوکس در يك کشور در حال توسعه از لحاظ امنيتی برای آن کشور منطقی باشد. اگر چنانچه هر دو اين محدوديتها عملاً در درازمدت ثابت كند كه بيك اندازه بی‌ثمر و متناقض هستند، نكته اصلی باطل نخواهد شد.

در حقيقت سومين اعتراض واقعی اينست كه تجويزهای سياسي برخاسته از مطالعه نظريه اقتصاد ليبرالی اغلب نژديك نگر بوده و از لحاظ سياسي خام می‌باشند. تجويزهای فرق اين حقيقت اصلی حيات سياسي بين المللی را نادیده می‌گیرند. كه هيچ كس كه قدرت سياسي را در کشورهاي بزرگ، متوسط، كوچك (با حتی خیلی كوچك) در دست دارد حاضر به منسوخ كردن نظام دولت نيست. ماداميكه مقامات سياسي وجود دارند كه قدرت مشروع خود را از دولت ملی می‌گیرند، احتمال می‌رود كه اين مقامات كاری در جهت تضعيف يا تخریب دولت انجام دهند. برعكس، نگرانی اصلی آنها بايد تضمين بقای آن باشد.

اوضاع و احوال مختلف تدابير واقدامات متفاوتی را ايجاب می‌کند تا شانس بقاء را از طريق کاهش آسیب پذیری های دولت در هر جهتی كه بيشترين لزوم و فوریت را دارا باشد، افزایش دهد، چه اين تدابير واقدامات حمله خارجی، جنگ داخلی، نظارت صندوق بين المللی پول،

## یادداشت‌ها

<sup>1</sup> Kenneth Flamm, paper presented at the Conference on Strategic Computing, University of California, Santa Cruz, March 1985.

<sup>2</sup> "Military Research and the Economy: Burden or Benefit?" Center for Defense Information: *The Defense Monitor*, Vol. 14, No. 1, Washington, DC.

<sup>3</sup> See "Our Own Worst Enemy: The Impact of Military Production on the Upper South (New Market, Highlander Center, and Education Center, 1983) for the political background on the current buildup. Even the figures understate the true significance of military spending for the economy, since they do not include commitments such as the Department of Energy's nuclear warhead and waste activities, the defense-related portions of the National Aeronautics and Space Administration, and the activities of the National Guard, Coast Guard, the Federal Emergency Agency, and others. See Randy Shutt, *The Military in Your Backyard: A Workbook for Determining the Impact of Military Spending in Your Community* (Mountain View, CA: Mid-Peninsula Conversion Project, 1984).

<sup>4</sup> Norman Fielege, "The Foreign Trade Deficit and American Industry," *New England Economic Review*, The Federal Reserve Bank of Boston, July/August 1985, pp. 43-52.

<sup>5</sup> For an excellent treatment of this issue, see Michael Klare, *American Arms Supermarket* (Austin, TX: University of Texas Press, 1984). Arms purchases have consumed a growing share of many Third World countries' gross national product. However, in 1984, purchases of arms in the Third World in absolute terms began to fall, as the debt crisis and economic stagnation set in. Arms exports from the United States were about \$31 billion in 1983 and fell somewhat in 1984.

<sup>6</sup> Michael Bortelsky, "Trends in U.S. Technology: A Political Economist's View," *American Scientist*, January/February 1975; The Boston Study Group, *The Price of Defense* (San Francisco: W. H. Freeman, 1982), p. 258; Jacques Gansler, *The Defense Industry* (Cambridge, MA: MIT Press, 1980), pp. 208-9.

<sup>7</sup> See Wassily Leontief, Alison Morgan, Karen Polenske, David Simpson, and Edward Tower, "The Economic Impact - Industrial and Regional - of an Arms Cut," *Review of Economics and Statistics*, Vol. 47, No. 3; Roger Bezdek, "The 1980 Impact - Regional and Occupational - of Compensated Shifts in Defense Spending," *Journal of Regional Science*, Vol. 15, No. 2; and Chase Econometrics Associates, *Economic Impact of the B-1 Program on the U.S. Economy and Comparative Case Studies*, Bala Cynwyd, PA, 1975.

<sup>8</sup> This has been the conclusion of competing simulations by the Congressional Budget Office, Data Resources Inc. (DRI), and Barry Bluestone's group at Boston College. However, Bluestone's research shows that targeting certain industrial sectors would prove much more effective than current military-led deficit spending.

<sup>9</sup> In a large data-based study of high-tech industries in the United States in the 1970s, we found that about 47 percent of all high-tech manufacturing employment is found in sectors that are defense-dependent, as defined by the Bureau of Industrial Economics. See Ann Markusen and Robin Block, "Defensive Cities: Military Spending, High Technology and Human Settlements," in Manuel Castells, ed., *High Technology, Space, and Society*, Volume 28, Urban Affairs Annual Reviews (Beverly Hills, CA: Sage, 1985).

<sup>10</sup> For an extensive discussion of high-tech industries, their composition and growth patterns, see Ann Markusen, Peter Hall, and Amy Glasmeier, *High Tech America: The What, How, Where, and Why of the Sunbelt Industries* (Boston: Allen & Unwin, 1986).

<sup>11</sup> Bruce Nussbaum, "The Case Against GE's Megamerger with RCA," *Business Week*, December 30, 1985.

<sup>12</sup> "Factories Are Plugging Along," *Business Week*, December 30, 1985; "Orders to Factories Rise," *New York Times*, March 5, 1986; Fielege (fn. 4), Table 2.

<sup>13</sup> Figures are from the Labstat series, U.S. Department of Labor, Bureau of Labor Statistics, December 1985.

<sup>14</sup> See the discussion of the macroeconomic and managerial issues affecting recent steel industry performance in Ann Markusen, *Steel and Southeast Chicago: Reasons and Opportunities for Industrial Renewal*, Northwestern University, Center for Urban Affairs and Policy Research, November 1985, Chapter 8.

<sup>15</sup> See, for example, Mary Kaldor, *The Baroque Arsenal* (New York: Hill and Wang, 1981); Teresa Amott and Tom Riddell, in "The Freeze, Militarism and the American Economy," *Socialist Review*, March-April 1984, argue that many critics have understated the spinoff effect.

<sup>16</sup> Flamm (fn. 1) and "Military Research and the Economy" (fn. 2).

<sup>17</sup> Markusen (fn. 14), Chapter 7; Kenneth Geiser and Bennett Harrison, "The High-Tech Industry Comes Down to Earth," *The Boston Globe*, June 23, 1985; and "Military Research and the Economy" (fn. 2), p. 2.

<sup>18</sup> "Military Research and the Economy" (fn. 2), pp. 2, 4.

<sup>19</sup> See the excellent discussion of the subway car situation in David Morse, "Why Can't We Build Subway Cars," *The Nation*, December 14, 1985, pp. 648-50.

<sup>20</sup> See David Noble, *The Forces of Production* (New York: Alfred A. Knopf, 1984); Harley Shaiken, *Work Transformed* (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1984); and Seymour Melman, *Profits Without Production* (New York: Alfred A. Knopf, 1983).

<sup>21</sup> Jay Stowsky, "Beating Our Plowshares into Double-Edged Swords: Assessing the Impact of Pentagon Policies on the Commercialization of Advanced Technologies," unpublished paper, Berkeley Roundtable on the International Economy, February 1986.

<sup>22</sup> Malcolm Brumby, "Star Wars' Technology Promises Host of Peaceful Inventions," *International Herald Tribune*, April 11, 1985.

<sup>23</sup> Rosy Nimrod and William Hartung, "Putting Industry Even Further Behind," *New York Times*, December 12, 1985.

<sup>24</sup> Michael Bornas, "Friend or Foe? The Unconsidered Consequences of Military Spending on the U.S. Competitive Position in High Technology," Conference on Strategic Computing, University of California, Santa Cruz, March 1985.

<sup>25</sup> See also Gordon Adams and David Gold, "The Economics of Military Spending: Is the Military Dollar Really Different?" Center on Budget and Policy Priorities, Defense Budget Project, Washington, DC, December 1985, for an extended argument along these lines.

<sup>26</sup> Markusen, Hall, and Glasmeier (fn. 10); Richard Dempsey and Douglas Schmude, "Occupational Impact of Defense Expenditures," *Monthly Labor Review*, December 1971, pp. 12-15; and Max Rutzick, "Skills and Location of Defense-Related Workers," *Monthly Labor Review*, February 1970, pp. 11-16.

<sup>27</sup> Ann Markusen, "Military Spending and Urban Development in California," *The Berkeley Planning Journal*, Vol. 2, No. 1, 1985.

<sup>28</sup> *Ibid.*

<sup>29</sup> Sabina Deitrich, "Military Spending and Migration into California," unpublished paper, Department of City and Regional Planning, University of California, Berkeley, 1984.

<sup>30</sup> Bennett Harrison, Chris Tilly, and Barry Bluestone, "The Great U-Turn: Increasing Inequality in Wage and Salary Income in the U.S.," paper presented to the Fortieth Anniversary Symposium of the U.S. Congressional Joint Economic Committee, Washington, DC, January 1986; Lester Thurow, "A General Tendency Toward Inequality," paper presented at the American Economic Association meeting, December 1985.

<sup>31</sup> Markusen and Block (fn. 9); Jay Stein, "U.S. Defense Spending: Implications for Economic Development Planning," working paper, Graduate City Planning Program, Georgia Institute of Technology, 1985; and Brendan O'Hallachain, "Some Regional Implications of Recent Growth in the American Military Industrial Complex," working paper, Department of Geography, Northwestern University, 1986.

<sup>32</sup> See Ann Markusen, "Defense Spending and the Geography of High-Tech Industries," in John Rees, ed., *Technology, Regions and Policy* (New York: Praeger, forthcoming), for an extended discussion of military manufacturing location.

<sup>33</sup> See James Fallows, *National Defense* (New York: Vintage, 1982), for a description of how military manpower is structured in contrast to private labor markets.

<sup>34</sup> See Stowsky (fn. 21) for a similar conclusion that defense-related innovation is not a substitute for a civilian industrial policy.

## اساتوت اقتصاد لیبرالی

بقیه از صفحه ۴۱

حمایت از برنامه‌های تحقیق و توسعه تکنولوژی‌های نوین، مطرح می‌باشد. بجای بحث در مورد یک صنعت نوزاد، بحث در زمینه یک تکنولوژی نوزاد مطرح است. اقتصاد دانان لیبرال در این مورد توافق دارند که خریدهای ترجیحی یا موانع تجاری یا محدودیتهای مقداری در واردات خارجی تفاوتی ندارند. اما موفقیت یک کشور در تصاحب و حفظ سهم عمده‌ای از بازار سریع‌الرشد جهانی، کاملاً تفاوت می‌کند. اگر تولید کنندگان آمریکائی در بازار کامپیوترهای بزرگ و مدارهای یکپارچه، غیر از سایر تولیدات تکنولوژی جدیدتر، از امتیاز عمده شروع با قراردادهای خیلی بزرگ، فاقد ریسک و دارای امنیت دولت آمریکا بهره نمی‌گیرند، به این حد که امروز جلو هستند، نمی‌رسند. این شروع اساساً حفاظت گویانه، برای آنان ارزشی بی نظیر داشت و امروز اروپائیان از غیاب یک سیاست خریدهای ترجیحی و گسترده در سطح جامعه (اروپا) در زمینه بخش‌های صنایع دفاعی و تکنولوژی مدین مربوط به آن، به منظور مقابله با سیاست‌های مشابه ایالات متحده آمریکا، بشدت نیشمان هستند.

انستجام دولت از دیگر شرایطی است که تحت آن ضرورت اتخاذ سیاستهای حفاظت گویانه، احتمالاً بعنوان یک انتخاب کاملاً منطقی مطرح می‌شود. تحمیل ناگهانی، خشن و غیر قابل بازگشت بیکاری و فقر شهری به یک منطقه یا یک گروه اجتماعی الزام منطقی نیست. برای تطبیق اجتماعی با شرایط جدید و عقلائی شدن این تغییرات ممکن است بدست آوردن این زمان از طریق حفاظت گرانی ارز انترت‌علاقه‌تر باشد و در دراز مدت نسبت به هر راه حل دیگری ضایعات کمتری در برداشته باشد. هزینه‌های اجتماعی و سیاسی یک جامعه نازاضی ممکن است از هزینه‌های اقتصادی سیاست حمایت بیشتر باشد. بطور خلاصه مطالعه اقتصاد سیاسی بین المللی این نکته را آشکار می‌کند که در این زمینه هیچ مطلق وجود ندارد. اخلاقیات هم به آن راهی ندارد. در حالیکه اقتصاد دانان لیبرال به موافقه در مورد تقدس تجارت آزاد، برای همه کشورها، در تمام بخش‌ها و در تمام ادوار مشغولند، دانشمندان اقتصاد سیاسی بین الملل هشدار می‌دهند که، شرایط ممکن است تدابیر و اقدامات را تغییر دهند، و هر بخش باستانی بسته به قابلیت‌های اجتماعی و سیاسی مربوط به خود مورد داوری و قضاوت قرار گیرد.

### \* مشخصات مقاله در مآخذ اصلی

Strange, Susan. «The bondage of liberal economics», SAIS REVIEW, winter-spring 1986, vol. 6, No. 1, pp. 25-38

یادداشت‌ها

- 1) Commonwealth Secretariat, «Development Prospects, Policy Options, and Negotiations», April 1985, 26.
- 2) GATT, International Trade 1983-84, Geneva, 20, 22.
- 3) *Ibid.*, 4.
- 4) *Ibid.*, 66.
- 5) GATT, 69.
- 6) Economic Intelligence Unit, London., Korean Trade Center, London. For all sectors, see Table 3 in Susan Strange, «Protectionism and World Politics», International Organization, Spring 1985, 248.
- 7) GATT, 71.
- 8) *Ibid.*, 73.
- 9) GATT., Table A29.
- 10) *Ibid.*, Table A 23.
- 11) GATT, Table A26.
- 12) *Ibid.*, Table A23.
- 13) *Ibid.*, Table A23.
- 14) S. Dhar, «United States Trade with Latin America: Consequences or Financing Constraints», Federal Reserve Bank of New York, Quarterly Review, Autumn 1983.